

## مجلس بیست و یکم

### امیر مؤمنان علیه السلام، شخصیت ناشناخته تاریخ

حجت الاسلام والمسلمین علی نظری منفرد\*

قال مولانا امیر المؤمنین: «فَعِنْدَ ذَلِكَ تَوَدُّ قُرَيْشٌ بِالذُّنْبِ وَمَا فِيهَا لَوْ يَرَوْنِي مَقَاماً وَاحِداً وَ لَوْ قَدَرَ جَزْرٌ جَزُورٌ لِأَقْبَلِ مِنْهُمْ مَا أَطْلَبُ الْيَوْمَ بَعْضَهُ فَلَا [يُعْطُونَنِيهِ] يُعْطُونَنِيهِ»<sup>۱</sup>

#### اهتمام ائمه علیهم السلام نسبت به شب قدر<sup>۲</sup>

یکی از شب‌هایی که احتمال قدر در آن داده شده، شب بیست و یکم ماه رمضان است که بر حسب آنچه روایت شده، عیسی بن مریم علیه السلام در چنین شبی به عالم بالا عروج کرده است.<sup>۳</sup>

---

\* پژوهشگر حوزه علمیه و از مبلغان نخبه دفتر تبلیغات اسلامی.

۱. فیض الاسلام، نهج البلاغه، خطبه، ۹۲.

۲. «سُئِلَ امِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام عَنِ لَيْلَةِ الْقَدْرِ، قَالَ: مَا أَخْلُو مِنْ أَنْ أَكُونَ أَعْلَمُهَا وَ لَسْتُ أَشْكُ أَنْ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ إِنَّمَا يَسْتُرُهَا عَنْكُمْ نَظراً لَكُمْ لِأَنَّكُمْ لَوْ أَعْلَمْتُمْوهَا عَمِلْتُمْ فِيهَا وَ تَرَكْتُمْ غَيْرَهَا وَ أَرْجُو أَنْ لَا تُخْطِئَكُمْ إِنْ شَاءَ اللَّهُ. (شيخ عباس قمی، سفینه البحار، ج ۲، ماده «قدر»)

۳. مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۲، ص ۲۴۰.

همچنین در چنین شبی، وصی موسی بن عمران علیه السلام، یوشع بن نوح، از دنیا رفت؛<sup>۱</sup> اما آنچه از نظر ما شیعیان به آن اهمیت داده می شود و چهره دیگری به این ایام می بخشد، ضربت خوردن و شهادت وصی پیامبر خاتم، امیر مؤمنان، علی علیه السلام است که ظاهراً در ثلث اوّل شب بیست و یکم ماه رمضان، دیده از جهان فرو بست و عالم بشری، شخصیتی را از دست داد که هر چه ماه و خورشید بگردد و روزگار به طرف جلو برود، نظیر آن شخصیت را پیدا نخواهد کرد.

گر فتد در چه مغرب، خورشید  
روز دیگر زند از مشرق سر

آفتابی به سحر کرد غروب  
که نیاید در آفاق، دگر

دهه سوم ماه مبارک رمضان، از اهمیت خاصی برخوردار است. رسول خدا صلی الله علیه و آله که قرآن مجید او را «رحمة للعالمین» معرفی می کند، دهه سوم ماه مبارک رمضان را در مسجد معتکف می شدند، بستر خواب خود را برمی چیدند و خویشتن را وقف بندگی خدا می کردند؛ حتی در سال دوم هجرت که جنگ بدر در هفدهم ماه رمضان واقع شد و پیغمبر در مدینه حضور نداشتند و نتوانستند در مسجد اعتکاف کنند، پس از آن، اعتکاف آن دهه را قضا نمودند. این اهتمام و توجه ویژه، حکایت از آن می کند که این ماه، ماه بندگی خداست.

امیر مؤمنان علیه السلام نقل می کند: یک سال شب بیست و سوم ماه رمضان، بارندگی شدیدی در مدینه بود و آب باران، داخل مسجد شده بود.<sup>۲</sup> رسول خدا صلی الله علیه و آله با ما نماز گزارد؛ در حالی که بنی حضرت در گل بود؛ «فَلَمَّا كَانَتْ لَيْلَةُ ثَلَاثٍ وَعِشْرِينَ مَطَرْنَا مَطَرًا شَدِيدًا وَ وَكَّفَ الْمَسْجِدُ فَصَلَّى بِنَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَإِنَّ أَرْثَبَةَ أَنْفِهِ لَفِي الطِّينِ»<sup>۳</sup>

۱. همان.

۲. مسجد پیامبر، مانند اکنون مسقف نبوده، بلکه بخشی از آن سقف داشته است؛ آن هم با برگ و شاخه درخت خرما پوشش داده شده بود و باران، داخل مسجد می بارید.

۳. مجلسی، بحار الأنوار، ج ۹۴، ص ۱۰.

## دعا، بهترین فرصت

یک سال شب‌ها را خفته و یا به تعبیر دیگر، عمری در خواب به سر برده‌ایم؛ اما این شب‌ها را باید زنده نگاه داشت. در روایت آمده: «النَّاسُ نِيَامٌ إِذَا مَاتُوا إِنْ تَبَهُوا؛<sup>۱</sup> مردم، خواب‌اند. هنگامی که مردند، بیدار می‌شوند.»

اکنون نیمه شب بیست و یکم ماه رمضان، در مسجد، یعنی خانه خدا هستیم؛ به علاوه، این ماه، ماه ضیافت و مهمانی خداست. پس، همگی مهمان او هستیم و او، میزبان ماست. این گونه فرصت‌ها، کمتر فراهم می‌شود. رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «إِنَّ لِلَّهِ فِي أَيَّامِ دَهْرِكُمْ نَفَحَاتٌ أَلَا فَتَعَرَّضُوا لَهَا؟<sup>۲</sup> در زندگی شما، نسیم‌های رحمت الهی به سویتان می‌وزد. پس، از آن فرصت‌ها استفاده کنید.» بعضی خیلی خوب خود را در معرض این نسیم‌ها قرار می‌دهند و کمال استفاده را می‌برند. آری، فرصت‌ها ارزشمندند.<sup>۳</sup> شب بیست و یکم را باید مغتنم

۱. شرح کافی، ج ۹، ص ۱۷۰.

۲. شیخ صدوق، کتاب التوحید، ص ۳۳۰؛ کلینی، الکافی، ج ۷، ص ۶۵۰.

۳. اولین درگیری مسلحانه رسمی بین مسلمانان و مشرکان قریش، جنگ بدر در هفدهم رمضان سال دوم هجری بوده است. در این جنگ، مشرکان تجهیزات کاملی داشتند؛ اما یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله فقط دو اسب داشتند؛ یکی برای مقداد بن اسود بود و یکی را هم فرد دیگری استفاده می‌کرد. رسول اکرم سوار بر شتر بودند. وضع میدان جنگ به طوری بود که مسلمانان با شتر هم نمی‌توانستند بجنگند. از این رو، مسلمانان در میدان جنگ پیاده شدند و رسول خدا صلی الله علیه و آله خود، به صف آرایی سپاه اسلام می‌پرداختند و لشکر را منظم می‌کردند. فردی به نام «سواد بن غزیه» میان لشکر، مقداری جلو ایستاده بود. پیغمبر اکرم، چوب‌دستی کوتاهی را بر شکم او گذاشتند و فرمودند: عقب برو تا صف منظم شود. در این لحظه، «سواد بن غزیه» فریاد زد! رسول خدا فرمود: می‌خواهی چه کنی؟ عرض کرد: قصاص می‌کنم!

در اولین جنگ مسلحانه‌ای که دشمن تا بن دندان مسلح شده و می‌خواهد اهالی یترب و مسلمانان مدینه را از بین ببرد، آن مرد به پیغمبر خاتم محمد مصطفی صلی الله علیه و آله می‌گوید: می‌خواهم قصاص کنم. پیغمبر چوبی به دستش دادند و سپس سینه خود را برهنه کرده و فرمودند: «چوب را بر سینه من بزن و فشار بیاور تا قصاص کنی.» وقتی رسول خدا سینه خود را برهنه کرد، «سواد بن غزیه» سینه حضرت را بوسید. پیامبر اکرم فرمود: چه می‌کنی؟ عرض کرد: ای رسول خدا! اینجا میدان جنگ است و شاید ده دقیقه دیگر شهید شوم. می‌خواستم آخرین نقطه‌ای که بدن من با آن ملاقات می‌کند، سینه شما باشد و برای این کار، راهی غیر از این نداشتم. آری، اصحاب عاشق حضرت، این گونه از فرصت استفاده می‌کردند. (رک: المغازی، واقعی،

شمرد و از فرصت، کمال استفاده را برد. باید با حضور قلب از خداوند متعال بخواهیم که توبه ما را بپذیرد و ما را جزء «عَتَقَاء» (آزادگان) قرار دهد.

یکی از مطالبی که به خصوص امشب باید به آن توجه داشت، دعاست. در کتاب کافی آمده: «خَيْرُ الدُّعَاءِ مَا صَدَرَ عَنْ صَدْرٍ نَقِيٍّ وَ قَلْبٍ تَقِيٍّ وَ فِي الْمُنَاجَاةِ سَبَبُ النُّجَاةِ وَ بِالْإِخْلَاصِ يَكُونُ الْإِخْلَاصُ»<sup>۱</sup> دعایی را که از سینه پاک و قلب با تقوا و با اخلاص صادر شود، [خداوند متعال به آن لبیک می گوید و] بهترین دعاست.» بنابراین، باید شرایط دعا محقق شود تا دعا مستجاب شود؛ وگرنه امکان ندارد انسان با قلب آلوده، خدا را بخواند و او پاسخ دهد.

ابتدا باید دل را از رذایل و گناهان تخلیه نمود و آن گاه از خداوند متعال طلب عفو و رحمت کرد.

یکی از اوقاتی که در زندگی حال خوشی برای آدمی پیدا می شود، هنگامی است که دلش می شکند و اشکش جاری می شود. در کتاب شریف کافی آمده<sup>۲</sup>:

«وقتی اشکتان جاری می شود و دلتان می شکند، لحظه ارتباط با خداست. پروردگار متعال به ملائکه مباحثات می کند و می گوید: بنده مرا ببینید که چگونه ضجعه می زند. دعایش را مستجاب نکنید؛ زیرا دوست دارم صدایش را بشنوم.»

پس، امشب باید با خدا سخن گفت و با او درد دل نمود.

صاحب امشب، علی مرتضی علیه السلام، کسی است که اهل نجوا و مناجات با حق است؛ او حتی در ایامی که هنوز سنی از عمرش نگذشته بود، این گونه بود. ابن ابی الحدید در مقدمه شرح نهج البلاغه<sup>۳</sup> وقتی عبادت امیر مؤمنان را بیان می کند، می نویسد:

«علی مرتضی علیه السلام در محوطه جنگ صفین به نماز ایستاد؛ در حالی که تیرهای دشمن، برابزش فرود می آمد و از طرف راست و چپ حضرت عبور می کرد؛ اما ایشان اعتنایی نمی کرد.»

۱. کلینی، اصول کافی، ج ۲، ص ۴۶۸، ح ۲.

۲. همان، ص ۴۷۷، ح ۵ و ۸.

۳. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۷.

### شخصیت والای علی مرتضی علیه السلام

به مناسبت شب بیست و یکم که شب امیر مؤمنان است، مقداری در باره آن شخصیت بزرگ صحبت می‌کنیم.

برادر «صعصعه بن صوحان عبدی»، «زید بن صوحان» در جنگ جمل به فیض شهادت نایل گشت و همچنین بود برادر دیگرش که همگی از یاران و دوستان امیر مؤمنان بودند. «صعصعه» سه سخن درباره شخصیت حضرت امیر علیه السلام دارد که خواندنی است:

#### - سخن اول: زینت خلافت<sup>۱</sup>

روزی که امیر مؤمنان به خلافت رسید، «صعصعه» عرض کرد:

«زینت الخلافة و ما زانتک و رفعتها و ما رفعتک و هی الیک أحوج منک إليها؛<sup>۲</sup> خلافت را زینت دادی؛ نه اینکه خلافت به تو زینت داده باشد. خلافت را بالا برده و رفعت بخشیدی؛ نه خلافت تو را. خلافت به تو نیازمند است؛ نه تو به خلافت.»

آری، امیر مؤمنان علیه السلام بزرگ‌تر از آن است که لباس خلافت، او را رفعت دهد. یکی از بزرگان می‌گوید: اگر از من سؤال کنند: از جمله بزرگ‌ترین معجزات رسول خدا صلی الله علیه و آله چیست، می‌گویم: امیر مؤمنان، از بزرگ‌ترین معجزات رسول خداست؛ چنان‌که خود حضرت می‌فرماید:

«عَلَّمَنِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَلْفَ بَابٍ مِنَ الْعِلْمِ فَأَنْفَتَحَ لِي مِنْ كُلِّ بَابٍ أَلْفَ بَابٍ؛<sup>۳</sup> رسول خدا مرا هزار باب علم آموخت که برای من از هر بابی، هزار باب باز شد.»

«ابودردا» نقل می‌کند: دیدم علی مرتضی علیه السلام در نخلستان بنی نجار در تاریکی شب، مشغول راز و نیاز است، اشک می‌ریزد و می‌گوید:

---

۱. از امام صادق علیه السلام نقل شده: «کسی با امیر مؤمنان علیه السلام نبود که حق او را بشناسد، مگر صعصعه و اصحاب

او.» (ر.ک: تنقیح المقال، ج ۲، ص ۹۸)

۲. مرتضی مطهری، بیست گفتار، گفتار چهارم، ص ۹۵؛ شرح کافی، ج ۷، ص ۱۹۶.

۳. سید علی خان شیرازی، ریاض السالکین، ج ۱، ص ۱۰۹.

«إِلَهِي، أَفَكَّرُ فِي عَفْوِكَ، فَتَهُونَ عَلَيَّ خَطِيئَتِي ثُمَّ أَذْكَرُ الْعَظِيمَ مِنْ أَخْذِكَ فَتَعْظُمُ عَلَيَّ بَلِيَّتِي ... آه مِنْ نَارٍ نَزَّاعَةً لِلشَّوَى؛<sup>۱</sup> ... خدایا! به عفوت می اندیشم. پس، گناهم آسان به نظرم می آید؛ اما وقتی مجازات سختت را به یاد می آورم... آه از آتشی که گوشت را بریان می کند.» سپس گریست تا از خوف خدا غش کرد و بر زمین افتاد.

### - سخن دوم: آگاه به کلمات الهی

عصر روز بیستم ماه رمضان، «صعصعه» برای ملاقات با امیر مؤمنان علیه السلام آمد؛ اما چون فرزندان حضرت کنارش بودند، اجازه ملاقات به صعصعه داده نشد. او به فردی<sup>۲</sup> که داخل خانه رفت و آمد می کرد، گفت: پیام مرا به حضرت برسان و عرض کن: «رَحِمَكَ اللهُ يَا أَبَا الْحَسَنِ، لَقَدْ كَانَ اللهُ فِي صَدْرِكَ عَظِيمًا وَلَقَدْ كُنْتُ بِكَلِمَاتِ اللهِ عَلِيمًا؛<sup>۳</sup> ای ابوالحسن! خداوند تو را رحمت کند؛ خدا را شناختی. پروردگار در وجود تو بزرگ و غیر از خدا نزد تو کوچک بود.»

آن فرد به حضرت عرض کرد: «صعصعه» کنار در خانه است، اجازه ملاقات به او نداده اند؛ اما پیامش این است... حضرت فرمود: سلام مرا به او برسان. من هم یک پیام برای او دارم. به او بگو: «وَاللَّهِ مَا كُنْتُ عَلِمْتُكَ إِلَّا خَفِيفَ الْمَوْنَةِ، كَثِيرَ الْمَعُونَةِ؛ ای صعصعه! خداوند، تو را رحمت کند! برای من یاری کم زحمت و پرتلاش بودی.»

بسیار مهم است که امیر مؤمنان علیه السلام به صعصعه پیام می دهد که برای من یاری کم خرج اما پرسود بودی.

نمی دانم علی مظلوم، چند نمونه از این یاران داشته؛ اما خود حضرت در جنگ صفین به «عمرو بن حَمِق» فرمود: ای کاش صد نفر مانند تو می داشتم!

۱. شیخ عباس قمی، *الکنی و الألقاب*، ص ۶۴ - ۶۵.

۲. در تاریخ، نام آن شخص بیان نشده است.

۳. محسن امین، *أعیان الشیعه*، ج ۷، ص ۳۸۸؛ شیخ عباس قمی، *سفینه البحار*، ج ۵، ص ۱۰۶.

### - سخن سوم: عامل برکت آسمان و زمین

در شب بیست و یکم ماه رمضان، طبق وصیت حضرت، بدن مطهرش را شبانه و غریبانه تشییع کردند و به خاک سپردند. صعصعة بن صوحان، از کسانی بود که در تشییع پیکر مطهر حضرت حضور داشت و کنار قبر علی مرتضی علیه السلام سخنی گفت که دل فرزندان حضرت را آتش زد. <sup>۱</sup> سپس خاک‌های قبر را بر سر ریخت، یک دستش را بر قلبش و دست دیگر را روی قبر مولا گذاشت و سخنانی گفت؛ از جمله اینکه:

«ای علی جان! تو رفتی، ولی مردم تو را نشناختند. اگر تو را شناخته بودند، برکات الهی از آسمان و زمین بر آنان نازل می‌شد.» او با این سخنان حزن‌انگیز، همگان را متأثر و منقلب کرد.

امام مجتبی علیه السلام صبح روز بیست و یکم ماه رمضان در مسجد کوفه خطبه خواند و بهترین تعبیر را در مورد پدر بزرگوارش بیان کرد و فرمود: «دیشب، شخصیتی از میان شما رفت که: نه گذشتگان همانند او را دیدند و نه آیندگان خواهند دید.» <sup>۲</sup>

### شناخت و بهره جامعه

میزان شناخت و بهره جامعه از افراد، مختلف است؛ بعضی شخصیت‌ها در زمان حیاتشان، خَلْق و خَو و خوبی‌شان برای مردم مشخص است؛ به گونه‌ای که بعد از مرگشان چیزی بر معلومات دیگران نمی‌افزایند؛ چون یادگاری از علم و فضیلت از خود بر جای نگذاشته‌اند؛ اما بعضی وقتی از دنیا می‌روند، کم‌کم ارزش آنها برای جامعه مشخص می‌شود و متوجه می‌شوند چه شخصیتی را از دست داده‌اند. در اینجا معمولاً از تعابیر مختلفی استفاده می‌کنیم؛ مثلاً می‌گوییم: «تا زنده بود، او را نشناختیم. از علم، دانش و سخن او استفاده نبردیم. عجب گوهری بود؛ ولی قدرش را ندانستیم...». به هر حال، همه اینها بستگی به این دارد که فرد از دست‌رفته چه شخصیتی و چه ویژگی‌هایی داشته باشد.

۱. « هَبَيْتَا لَكَ يَا أَبَا الْحَسَنِ، فَلَقَدْ طَابَ مَوْلِدُكَ، وَ قَوِيَ صَبْرُكَ، وَ عَظُمَ جِهَادُكَ... ثُمَّ بَكَى بُكَاءً شَدِيداً وَ

أَبَكَى كُلُّ مَنْ كَانَ مَعَهُ... » (شیخ عباس قمی، سفینه البحار، ماده «صعصع»، ج ۵، ص ۱۰۹)

۲. محقق اربلی، کشف العمه، ج ۱، ص ۵۳۲: «...لَمْ يَسِفْهُ الْاُولُونَ وَ لَمْ يُدْرِكْهُ الْاٰخِرُونَ...»

### امیر مؤمنان علیه السلام شخصیت ناشناخته

از شخصیت‌هایی است که تا حیات داشت، ناشناخته بود؛ نه تنها مردم عادی، حتی دوستان و نزدیکانش او را نشناختند.<sup>۱</sup>

وقتی تاریخ و سیره امیر مؤمنان علیه السلام را مطالعه می‌کنیم، می‌بینیم بعضی مستشرقان درباره حضرت می‌گویند: امام برای زمان خودش زیاد بوده. آری، شخصیتی که علم، همانند سیل از او جاری می‌شده،<sup>۲</sup> مردم نمی‌توانند وی را درک کنند.

امیر مؤمنان علیه السلام بالای منبر کوفه فرمود: آنچه را نمی‌دانید، از من سؤال کنید؛ پیش از اینکه مرا از دست دهید. «سعد وقاص» - و شاید به قول ابن ابی‌الحدید فرد دیگری به نام تمیم بن اسامه<sup>۳</sup> - برخاست و گفت: تعداد موهای سر من چقدر است؟ حضرت فرمود: می‌توانم تعدادش را بگویم؛ اما تو نمی‌توانی آنها را شمارش کنی؛ یعنی اقامه برهان بر آن، مشکل است؛ اما برای اینکه بدانی من آگاه هستم، مطلبی را برایت می‌گویم: «إِنَّ فِي بَيْتِكَ سَخْلًا يَقْتُلُ ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَيَحِضُّ عَلَى قَتْلِهِ؛ الْآنَ، پسر کوچکی در خانه داری که قاتل فرزندم حسین علیه السلام است.»<sup>۴</sup>

۱. مگر تعداد اندکی که شمار آنها از تعداد انگشتان دست، تجاوز نمی‌کند.

۲. «بِنَحْدَرُ عَنِّي السَّيْلُ.» (رک: شیخ صدوق، *علل الشرایع*، ج ۱، ص ۱۵۰؛ *صیحی صالحی*، *نهج البلاغه*، ص ۴۸)

۳. «تمیم بن اسامه»، پدر «حصین بن تمیم»، از فرماندهان سپاه عبیدالله بن زیاد در کربلا بود. آن هنگام که امیر مؤمنان این سخن را فرمود، او طفل شیرخواری بود.

۴. ابن ابی‌الحدید، *شرح نهج البلاغه*، ج ۱۰، ص ۱۴.

۵. آن دانشمند می‌گوید: ای کاش آنجا بودم و شعورم اقتضا می‌کرد سؤالاتی را مطرح کنم که مشکلات امروز جامعه را حل کند. آری، آن امام بزرگوار می‌فرمود: «سَلُونِي عَنْ طُرُقِ السَّمَاءِ فَإِنِّي أَعْرِفُ بِهَا مِنْ طُرُقِ الْأَرْضِ.» (رک: مقدس اردبیلی، *حَدِيثَةُ الشَّيْخِ*، ج ۱، ص ۲۵۱)

«وَاللَّهِ لَوْ شِئْتُ أَنْ أُخْبِرَ كُلَّ رَجُلٍ مِنْكُمْ بِمَخْرَجِهِ وَ مَوَلِجِهِ وَ جَمِيعِ شَأْنِهِ لَفَعَلْتُ وَ لَكِنْ أَخَافُ أَنْ تَكْفُرُوا فِيَّ بِرَسُولِ اللَّهِ صَ أَلَا وَ إِنِّي مُفْضِيهِ إِلَى الْخَاصَّةِ مِنْ يَوْمٍ ذَلِكَ مِنْهُ؛ سوگند به خدا! اگر بخواهم خبر دهم که هر مردی از شما از کجا آمده، به کجا می‌رود و جمیع احوال او را بیان کنم، می‌توانم؛ ولی می‌ترسم درباره



مجلس بیست و یکم: امیر مؤمنان علیه السلام، شخصیت ناشناخته تاریخ ■ ۲۷۵

آری، فقط دوستان خیلی نزدیک امیر مؤمنان که بسیار اندک بودند، او را شناختند؛ مانند: «حجر بن عدی»، «عمرو بن حمق خزاعی»، «میثم تمّار» و «رشید هجری». امام علم منایا و بلایا را به رشید هجری آموخت. وقتی «زیاد بن ابیه» رشید را دستگیر و از او سؤال کرد: کیستی، گفت: از دوستان امیر مؤمنان هستم. «زیاد» دستور داد دست‌وپای رشید را بریدند و آن‌گاه واژگون به دارش زدند.<sup>۱</sup> دخترش به نام «قنوه» که دید دست‌وپای پدرش را بریده و به دار آویخته‌اند، گفت: مردم جمع شوید تا راجع به فضایل امیر مؤمنان علیه السلام با شما صحبت کنم... . سپس از پدرش پرسید: پدر جان! الآن احساس درد می‌کنی؟ گفت: آری، به اندازه کسی که وسط جمعیت، مختصر فشاری را تحمل کند.<sup>۲</sup>

### مظلومیت علی علیه السلام

امیر مؤمنان می‌فرماید:<sup>۳</sup>

«قریش، مرا از طفولیت اذیت کردند. وقتی بزرگ شدم، کنار رسول خدا مرا آزار دادند و به زحمت افکندند. هنگامی که رسول خدا از دنیا رفت، از نظر ظلم و ستم، نسبت به من غوغا کردند؛ اما همین‌ها با تمام اذیت‌هایشان وقتی از دنیا رفتم، در آن هنگام [که دولت بنی‌امیه، منقرض گشت و همه آنان ضعیف، ناتوان و خوار شدند،] آرزو دارند دنیا و آنچه را در آن

---

من به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کافر شوید (مرا برتر دانید؛ با اینکه آنچه از گذشته و آینده و حال خبر دهم، از آن حضرت آموخته‌ام). (فیض الاسلام، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۷۴، ۵۶۴ - ۵۶۵)

مورخان نوشته‌اند: بعضی ادعا کرده‌اند که این مسئله مهمی نیست؛ چون دیگران هم گفته‌اند: «سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي» و اختصاص به امیر مؤمنان ندارد. فردی در کوفه گفت: «سَلُوا عَمَّا شِئْتُمْ». کسی از او سؤال کرد: مورچه‌ای که با حضرت سلیمان سخن گفت، نر بود یا ماده؟ او نتوانست پاسخ دهد. (علامه امینی، الغدير، ج ۶، ص ۱۹۶)

۱. در گذشته، هنگام دارزدن فرد، طناب را بر گردنش نمی‌بستند؛ بلکه طناب را زیر بغل او می‌بستند و او را واژگون به دار می‌آویختند تا زجرکش شود و بمیرد.

۲. مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۲، ص ۱۲۱، ح ۱.

۳. «أَخَفْتَنِي قُرَيْشٌ صَغِيرًا، وَ أَنْصَبْتَنِي كَبِيرًا، حَتَّى قَبِضَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، فَكَانَتْ الطَّامَةُ الْكُبْرَى، وَ اللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَيَّ مَا تَصِفُونَ.» (رک: ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۰۸)

است، از دست داده، به جای آن، یک بار مرا ببینند؛ هر چند به اندازه کشتن شتری (ساعتی) باشد تا از ایشان تمام آنچه را امروز بعضی از آنها را خواستارم و به من نمی دهند، بپذیرم.<sup>۱</sup> «جرج جرداق» مسیحی نویسنده کتاب صوت العداة الانسانية می گوید: اگر فریاد عدالت از حلقوم انسانی، بلند شده، آن فرد، علی مرتضی است.<sup>۲</sup>

۱. فیض الاسلام، شرح نهج البلاغه، ج ۹۲، ص ۲۷۴.

۲. «سوده همدانیه»، پس از شهادت امیر مؤمنان علیه السلام برای شکایت از نماینده معاویه - بسر بن ارطاة - سفری به شام، نزد معاویه رفت و به او گفت: کسی را که به عنوان نماینده نزد ما فرستادی، به ما ظلم و ستم می کند؛ ولی بدان چنان نیست که قدرت دفاع از خود نداشته باشیم؛ بلکه می توانیم حتی تو را گوشمالی دهیم؛ ولی فعلاً چنین بنایی نداریم. معاویه گفت: ای سوده! برای تظلم نزد من آمده ای؛ اما قدرت فامیلت را به رخ من می کشی؟ آیا مایل هستی دستور دهم تو را بر شتر سرکش سوار کنند و نزد همان نماینده بفرستند؟ آن شیر زن، به معاویه گفت:

صَلَّى إِلَٰهَهُ عَلَى رُوحٍ تَضَمَّنَهَا  
قَدَّ حَالَفَ الْحَقَّ لَأَيُّغِي بِهِ بَدَلًا  
قَبْرٌ فَأَصْبَحَ فِيهِ الْعَدْلُ مَدْفُونًا  
فَصَارَ بِالْحَقِّ وَالْإِيمَانِ مَقْرُونًا

درود خدا بر آن روح و روانی که قبر، او را دربر گرفته که عدل و عدالت در آن خاک جا گرفته و ...

معاویه گفت: ای سوده! این شعر را در مدح چه کسی سرودی؟ جواب داد: در مدح علی مرتضی علیه السلام. به خدا سوگند! وقتی به عنوان شکایت از مردی که از جانب او بر ما حکومت می کرد و به ما ستم می نمود، خدمتش شرفیاب شدم، دیدم برای نماز ایستاده بود؛ اما به محض اینکه مرا دید، سؤال کرد: چه حاجت داری؟ عرض کردم: فرستاده شما نسبت به ما ظلم و ستم روا می دارد. علی در این حال گریست و عرض کرد:

خدایا! تو شاهد هستی که من آنان را نفرستادم تا به بندگان تو ظلم کنند. ظلم و ستم آن نماینده، این بود که هنگام جمع آوری زکات، پیمانانه را مقداری پُر (لب ریز) می گرفته و هنگامی که به او اعتراض کردند چرا انصاف را رعایت نمی کنی، پاسخ داد: باید پیمانانه فقرا را زیادتر بگیرم. سپس امام تکه پوستی را بیرون آورد و نوشت: «بسم الله الرحمن الرحيم. قَدْ جَاءَ كُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ...؛ به نام خدای مهربان و بخشنده. از جانب پروردگارتان بیته و گواه آمده که نسبت به مردم زبان روا ندارید و در زمین فساد نکنید که برای شما بهتر است. وقتی نامه مرا خواندی، آنچه از بیت المال در اختیار توست، نگهداری کن تا فرستاده من برسد و آن را تحویل بگیرد.» سپس نامه را [بدون تشریفات] به من داد. آن نامه را بردم و به او تسلیم کردم و آن مأمور معزول از نزد ما رفت.

## وصیت و دفن

امیر مؤمنان علیه السلام در ثلث اول شب بیست و یکم<sup>۱</sup> از دنیا رفت. حضرت به فرزندان خود وصیت کرد: قبرم را مخفی کنید. از این رو، امام را شبانه و پیش از طلوع فجر به خاک سپردند؛ اما فردا صبح چند تابوت مهیا کرده، بر شتر نهادند. یکی به طرف مدینه حرکت کرد؛ به عنوان اینکه پیکر مطهر حضرت را به آنجا می‌برند تا کنار قبر حضرت زهرا دفن کنند. یک شتر با حمل تابوت به طرف قبیله «طی» حرکت کرد و در کوفه هم در چند نقطه، قبوری را کردند؛ از جمله در «ثویه»<sup>۲</sup> که بخشی از کوفه است. همچنین در قصر کوفه، قبری کردند؛ اما مخفیانه پیکر مطهر امیر مؤمنان علیه السلام را در «غری»، یعنی خارج کوفه - نجف فعلی - دفن کردند.

گفته‌اند: حضرت به فرزندان خود وصیت کرد که قسمت جلوی تابوت مرا رها کنید؛ چون ملائکه آن را می‌برند؛ اما قسمت عقب تابوت را نگه دارید.

محمد حنفیه می‌گوید: برادرانم امام حسن و امام حسین علیهما السلام بدن پدرم را غسل دادند؛ ولی برای انجام غسل، پیکر مطهر پدرم را حرکت نمی‌دادند؛ بلکه خود بدن حرکت می‌کرد.<sup>۳</sup> پس از پایان غسل، امام حسن علیه السلام فرمود: «خواهرم زینب! بقیه کافور<sup>۴</sup> رسول خدا را بیاور.» محمد حنفیه می‌گوید: وقتی کافور را آوردند، به قدری معطر بود که عطرش تمام فضای کوفه را فرا گرفت. وقتی بدن حضرت حنوط شد، نماز خواندند و جنازه را تا جایی که خود حضرت وصیت کرده بود، حرکت دادند.<sup>۵</sup> مقداری خاک را کنار زدند، لوحی پیدا شد که بر آن نوشته شده بود:

---

سوده افزود: ای معاویه! امیر مؤمنان علیه السلام این گونه با مردم رفتار می‌کرد؛ اما تو اکنون [مرا تهدید می‌کنی و] می‌گویی: آیا مایل هستی دستور دهم تو را بر شتر سرکش سوار کنند و نزد بسر بن ارضاء بفرستند؟ (ر.ک: مشعل هدایت، ج ۱، ص ۱۵۵، به نقل از: شیخ عباس قمی، سفینه البحار، ماده «سود»، ج ۱، ص ۶۷۲؛ ابن عبدربه اندلسی، عقد الفرید، ج ۱، ص ۲۱۸)

۱. مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۲، ص ۱۹۹، ح ۱.

۲. ر.ک: عبدالمؤمن بغدادی، مراد الاطلاع، ج ۱، ص ۳۰۲.

۳. محمد حنفیه، فرشتگان را نمی‌دیده؛ اما طبق روایات، بدن حضرت برای انجام غسل توسط ملائکه حرکت داده می‌شد. (ر.ک: مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۲، ص ۲۳۶، ح ۴۴)

۴. این، همان کافوری بود که جبرئیل از بهشت برای رسول خدا آورد که با مقداری از آن حضرت زهرا علیها السلام حنوط شد.

۵. در مراسم تشییع پیکر مطهر امام، فرزندان حضرت، صعصعة بن صوحان عبیدی و بعضی از خواص شرکت داشتند.

«هذا قبر حفره نوح لعلی بن ابی طالب وصی محمد ﷺ قبل الطوفان بسبع مائة سنة؛<sup>۱</sup> این قبر را نوح شیخ الانبیاء هفتصد سال پیش از غرق عالم، برای علی بن ابی طالب مهیا کرده است.»  
 آری، امیر مؤمنان علیه السلام شخصیتی است که باید قبرش را نوح پیامبر علیه السلام آماده کند.

### دلیل مخفی بودن قبر تا سال های متمادی

علت مخفی بودن قبر حضرت را می توان در یکی از دو مسئله جست وجو کرد:

۱. امیر مؤمنان علیه السلام می دانسته چند روز دیگر، تمام کوفه در اختیار بنی امیه قرار می گیرد و امویان چه می کنند؛ چنان که حجاج بن یوسف ثقفی به شدت به دنبال فهم این موضوع بود که قبر حضرت کجاست. به همین جهت، فرمان داد چند نقطه از قصر کوفه را کنند تا قبر را پیدا کنند.

۲. غیر از بنی امیه، «خوارج نهروان» نسبت به امیر مؤمنان علیه السلام عداوت دیرینه ای داشتند؛ چنان که قاتل او، عبدالرحمن ملجم مرادی، از خوارج بود. به همین جهت، این مسئله ایجاب می کرد که قبر حضرت مخفی باشد؛ اما فرزندان امام و خواص می دانستند قبر در کدام نقطه است.

گویند: ابو حمزه توسط امام سجاد علیه السلام<sup>۲</sup> از محل دفن حضرت آگاه شد و در آنجا جلسه درس برگزار کرد.

### آشکار شدن قبر حضرت در زمان هارون<sup>۳</sup>

نوشته اند:<sup>۴</sup> قبر امیر مؤمنان علیه السلام تا زمان هارون، پنهان بود؛ تا اینکه روزی وی برای شکار به اطراف کوفه آمد و به نقطه ای رسید که شکارها به آنجا پناه می بردند و از آن مکان فرار نمی کردند. با خود گفت: سرّی در این مسئله هست. دستور تفحص و تحقیق داد؛ تا اینکه پیرمردی سالخورده را نزد او آوردند و علت را از وی جویا شد. پیرمرد گفت: اگر بگویم،

۱. ابن شهر آشوب، المناقب، ج ۲، ص ۳۴۹.

۲. امام سجاد علیه السلام، غیر از سفر اسارت، سفر دیگری هم به کوفه داشته است.

۳. بعضی نوشته اند: تا زمان مهدی عباسی - پدر هارون - قبر حضرت مخفی بوده است.

۴. یعنی پس از شهادت امیر مؤمنان علیه السلام، حدود ۱۳۰ سال قبر حضرت از نظر مردم مخفی بوده است؛ زیرا شهادت علی مرتضی علیه السلام در سال ۴۰ هجری بود و هارون در سال ۱۶۸ به خلافت رسید.

مجلس بیست و یکم: امیر مؤمنان علیه السلام، شخصیت ناشناخته تاریخ ■ ۲۷۹

در امان هستیم؟ گفت: آری! پیرمرد گفت: اینجا قبر مولا امیر مؤمنان علیه السلام است که پناهگاه حیوانات می باشد. هارون پیاده شد و کنار قبر حضرت نماز گزارد. اولین کسی که به طور رسمی در آنجا سایبان قرار داد، هارون بود.<sup>۱</sup>

## ذکر مصیبت

در خانه علی مرتضی علیه السلام در ساعات آخر چه غوغایی بود؟ فرزندان کنارش نشسته بودند و سیدالشهداء علیه السلام اشک می ریخت. امیر مؤمنان فرمود: عزیزم! چرا گریه می کنی؟ عرض کرد: «مِنْ أَجْلِكَ تَعَلَّمْتُ الْبُكَاءَ؛ پدر! گریه را برای تو آموختم.» حضرت اشک حسین را از چهره اش پاک کرد و سپس دست خود را روی قلب او نهاد و فرمود: «خدایا! این دل را محکم و به خودت مربوط کن.» آری، امیر مؤمنان علیه السلام می داند حسین عزیزش کربلایی پُرماجرا و مصیبت های ناگواری در پیش رو دارد و حسین باید صبر کند؛ شاید در آن لحظه، صحنه کربلا در برابر چشمان امیر مؤمنان مجسم شد.

زینب کبری و امّ کلثوم عرض کردند: «إِنَّ حُزْنَنا عَلَیکَ طویلٌ؛<sup>۲</sup> پدر جان! پس از تو، اشک ما تمام نمی شود

[بعد از تو، چه کسی کودکان را بزرگ کند و ایتم کوفه را سرپرستی نماید].»

مرحوم مجلسی می نویسد: چنان زینب و امّ کلثوم گریستند که از صدای گریه آن دو، مردم داخل کوچه به گریه افتادند.<sup>۳</sup>

به نسخه نیست نیازی، طیب را ببرید برای مرگ علی، دست بر دعا ببرید نیاز نیست مداوا کنید زخم مرا بر آن مریض خرابه نشین دوا ببرید جنازه من مظلوم را چو مادر تان شبانه،<sup>۴</sup> مخفی و تنها و بی صدا ببرید

۱. مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۲، ص ۳۲۹، ح ۱۶.

۲. همان، ص ۲۸۸.

۳. همان، ص ۲۸۹.

۴. آری، پیغمبر خدا و فاطمه زهرا علیهما السلام را شبانه دفن کردند؛ امیر مؤمنان علیه السلام هم می خواست مانند همسر مظلومه اش شبانه و غریبانه دفن شود.

سلام من به شما ای فرشتگان خدا نبرد فاطمه با خود مرا، شما ببرید<sup>۱</sup>  
به شهر خویش ز بیگانگان، غریب‌ترم<sup>۲</sup> مرا به دیدن آن یار آشنا ببرید<sup>۳</sup>  
فراق دوست ز تیغ عدو بُرنده‌تر است مرا به دیدن زهرا و مصطفی ببرید<sup>۴</sup>  
«وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ.»

---

۱. زینب کبری می‌گوید: «نشسته بودم و اشک می‌ریختم. حضرت فرمود: دخترم! چرا گریه می‌کنی؟ جدت رسول خدا، مادرت فاطمه زهرا و عمویت حمزه سیدالشهداء، همگی می‌گویند: بیا علی جان!» (ر.ک: بحار الأنوار، ج ۴۲، ص ۲۸۹)

۲. امیر مؤمنان علیه السلام بالای منبر کوفه فرمود: «من، اکنون هم مظلوم هستم؛ ما زِلْتُ مَظْلُوماً مُنْذُ قَبْضِ رَسُولِ اللَّهِ.» (ر.ک: کتاب سلیم بن قیس، ج ۲، ص ۷۵۰)

۳. قریب سی سال، امیر مؤمنان علیه السلام پیامبر خدا و فاطمه زهرا علیهما السلام را ندیده است.

۴. اگر شمشیر ابن ملجم فرق علی را شکافت، مصیبت فاطمه، جان علی را آتش زد.